

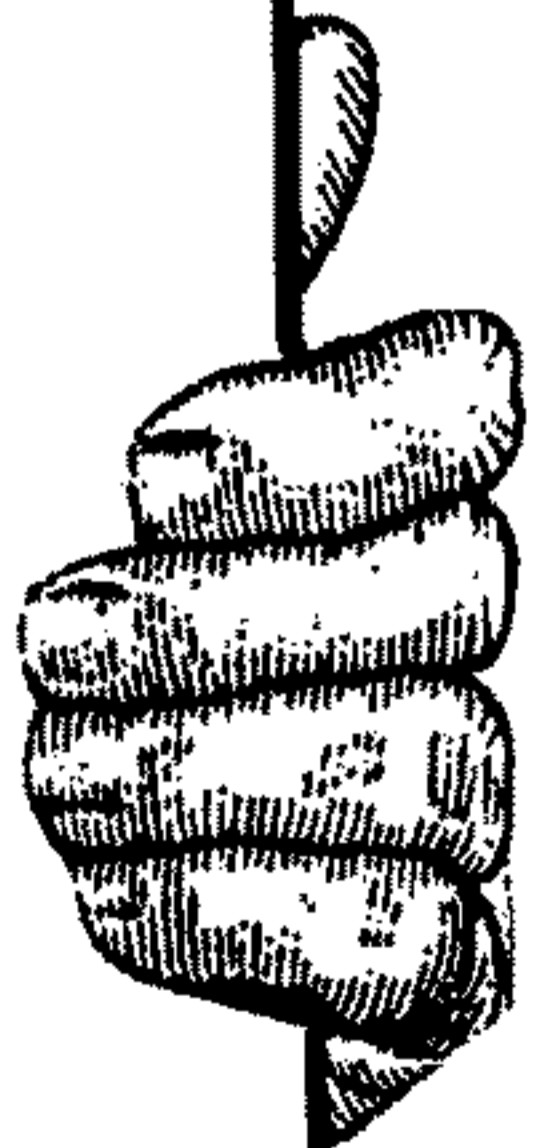
نورِ پاران

مجموعه شعر در وادی انتظار

نصرالله صادقی (ن-دریا)

نورِ یاران

نصر اللہ صادقی (ن - دریا)





نور یاران

نصر اللہ صادقی (ن - دریا)

چاپ اول * ۲۰۰۰ نسخه * پاییز ۱۳۸۳

چاپخانه غدیر قم

انتشارات ناصر - قم - خیابان شهدا * تلفن ۷۷۴۳۴۰۰

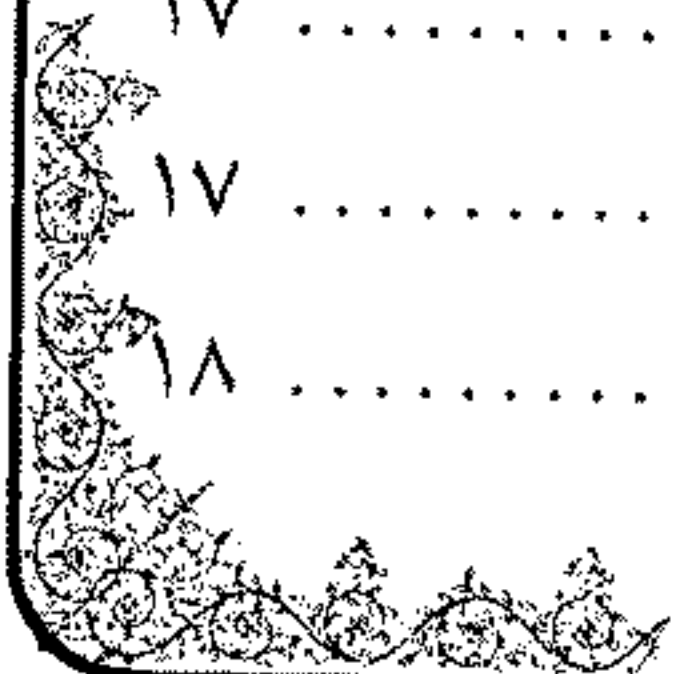
شابک: ۹۶۴-۶۶۸۳-۶۱-۲

تقدیم به هشتمین اختر تابناک
آسمان امامت و ولایت حضرت
رضا علیه السلام که همواره
آغوش بارگاه مقدسش به روی
شیعیان باز بوده است.



فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۷	مقدمه
۸	آغاز انتظار
۸	کار انتظار
۹	سرنوشت انتظار
۱۰	سحر انتظار
۱۰	بازار انتظار
۱۱	قاف انتظار
۱۲	عقیده در انتظار
۱۳	تقیه در انتظار
۱۴	مژدهٔ انتظار
۱۴	یلدای انتظار
۱۵	سایهٔ انتظار
۱۶	انشای انتظار
۱۷	سرباز انتظار
۱۷	نوید انتظار
۱۸	قیاس انتظار



۱۹ دگرگونی انتظار

۲۰ سؤال انتظار

۲۰ سکوت انتظار

۲۱ گشایش نامه

۲۲ منتظر در انتظار

۲۳ یار انتظار

۲۳ دین انتظار

۲۴ آفت انتظار

۲۵ زمزمهٔ انتظار

۲۶ کودک انتظار

۲۷ پند انتظار

۲۸ شکوهٔ انتظار

۲۹ ترانهٔ انتظار

۳۰ امید نجات در انتظار

۳۰ پرسشی در انتظار

۳۱ نامه‌ای در انتظار

۳۲ غمانهٔ انتظار

۳۳ قنوت انتظار

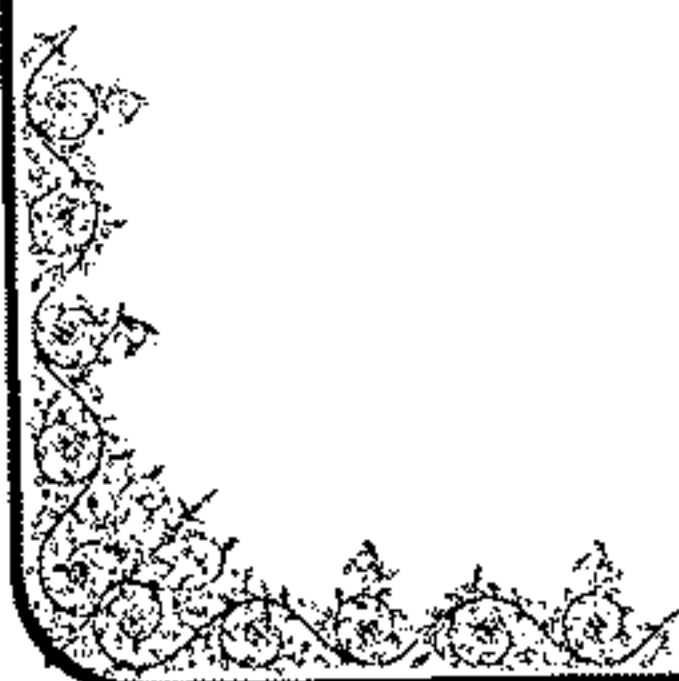
۳۴ توشهٔ انتظار

۳۵ شهادت انتظار

۳۶ رنج انتظار



- ۳۷ امید انتظار
- ۳۸ حکمت دین و انتظار
- ۳۹ بی تو در انتظار
- ۴۰ عشق انتظار
- ۴۱ دعا در انتظار
- ۴۲ همزبانی در انتظار
- ۴۳ عزت انتظار
- ۴۴ سرود انتظار
- ۴۵ شب‌نم انتظار
- ۴۶ انقلاب انتظار
- ۴۷ سبوی عشق
- ۴۸ مغرب جان



□ مقدمه

شعر مانند نثر کلام است. در کلام کم و زیاد دیده می‌شود و یکی از این سببها اختلاف در دیدگاه‌های افراد است که علل مختلفی دارد. شعر در قالبهای مختلف وسیله ابزار احساسات، ایجاد ارتباط و انتقال تأثیر و تأثر است.

در مثال ساده‌تر، شعر برای خواندن و شنیدن مانند غذای سفره کتاب است. بعضی ممکن است از غذایی سیر باشند و یا از خوردن آن خودداری کنند، ولی عده‌ای دیگر از همین غذای ساده بی‌بهره باشند و در خوردن آن اشتهایی خوبی از خودشان دهند. در هر صورت رشته داستان جهان اشعار سر دراز دارد.

این دفتر را که با یاد خورشید پشت ابر مزین است، نور یاران نامیدم. امید است، در پیشگاه خدای متعال و امام زمان علیه السلام مقبول افتد. ضمناً از همه عزیزانی که مرا در نشر این مجموعه همیاری فرمودند به خصوص از حجة الاسلام جناب آقای سلیمانی مسئول مؤسسه انتشارات ناصر که در چاپ آن کوشش فراوان نموده‌اند تشکر می‌گردد.

نصرالله صادقی

پاییز ۱۳۸۳

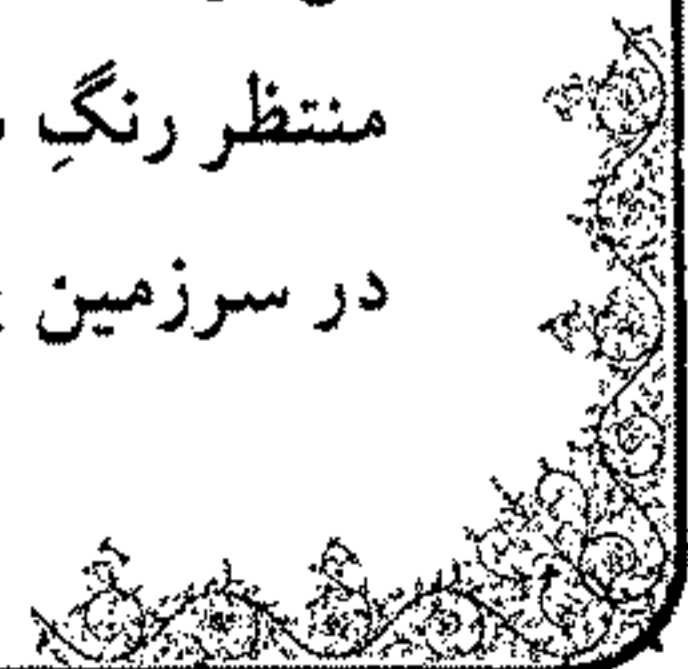


🖋️ آغاز انتظار

آغازگر جهان!
ناپیدای بی نشان!
سپاس، تو را
شکر، داده‌ات را
چون دانهٔ باران شکر
چو برگ درختان شکر
چو ریگ بیابان شکر
درودت، سلامت
نثار نیکو خُلق بستوده
بر اهل خانهٔ پاک بنا
بر یار غایب و آشنا
بر کعبه و قران
بر دل دوستان
آغازگرا!
اشارت رویش ده
فراخنای جوشش ره

🖋️ کار انتظار

من فرزند انتظارم
منتظر رنگِ سبزِ روحِ مژده
در سرزمین بهارم



هم وطنِ ژاله لاله زارم
 هم کلاسِ فهمیده
 در مدرسه سرخ ایثارم
 تاب دیدنِ رخِ افسردگانِ خاک را
 در کوچه تنگ و خالی تمدن، ندارم
 دوست یاران سبزم
 چشم به در، دارم
 منتظر پستِ چی نور سیمایِ تک سوالم
 شغلم انتظار، انتظارِ کارم.

🖋 سرنوشت انتظار

مهرِ انتظار بر سجاده صبر
 نمایشی رنگین است
 حکم خدا بر درِ انتظار
 قفل سنگین است
 نامردمی، بر سینه تاریخ تباهی
 نشانی ننگین است
 با نماز ظهور، سجاده را
 زیباتر کنیم
 با رنج، دلِ ریش را
 شکیباتر کنیم
 کلید فتحِ انتظار



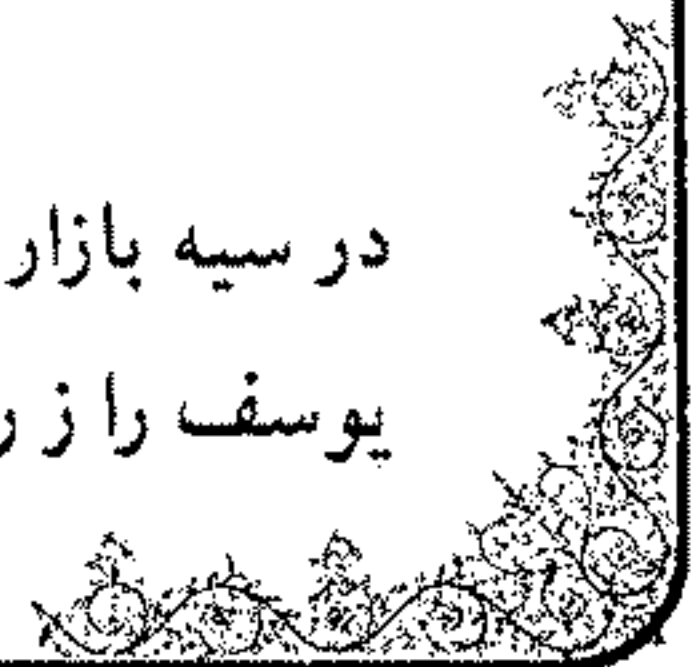
از خدا خواهیم
زیرا با نظر حق
در سرنوشت همراهیم.

🖋️ سحر انتظار

سفرهٔ حریرِ انتظار
بر میز سرنوشت بشر
گشوده است
دل منتظر با یار قدیم
در دریای طلب
بی نوا، آسوده است
حق، سفارش صبر را
در بر ایمان و نکوکاری
به بشر فرموده است
کاسهٔ صبر اگر لبریز است
سراگر در گرو تیغ تیز است
مراد دل آر بسی عزیز است
باید رنج احتیاط کشید
شاید سحر زود رسید
و مهر مراد بر دمید.

🖋️ بازار انتظار

در سیه بازار انتظار
یوسف را ز رشک، به چاه انداختند



در قمار خریدش به زر ناسره
 بسی باختند
 در میدان سرگرانی
 با اسب بدل تاختند
 شمشیر کین اتهام
 از غلاف حيله آختند
 در قحط مردانگی، ز خشت ننگ
 خانه ساختند
 اما مردان در کوره حوادث
 از محک گداختند
 ما نیز اگر فرزند زمانیم
 وگر مرد امتحانیم
 یا بنده بی نشانیم
 باید راست قامت
 در تاریخ انتظار بمانیم.

🖋 قاف انتظار

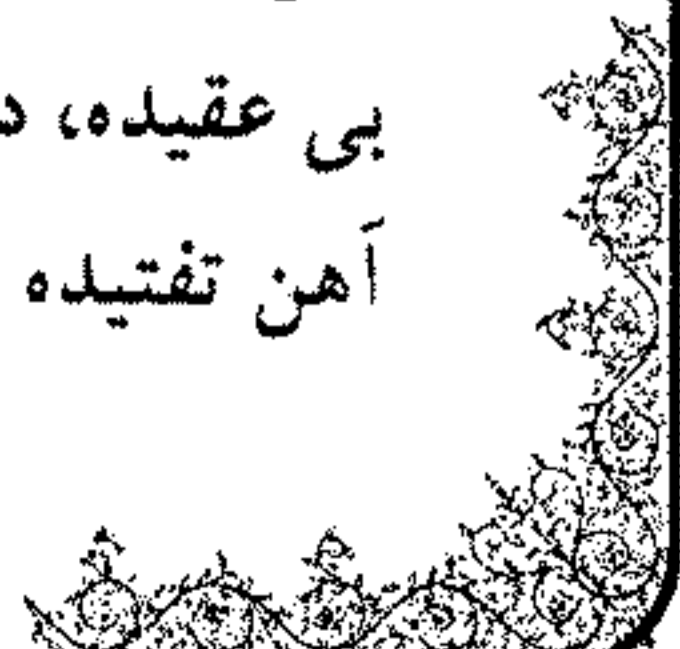
در سحر سکوت رمضان
 کودکان یتیم عدالت را
 به عزا نشانند
 در ماه حرام خدا
 ستاره سرخ قیام را



در تف به خون کشاندند
در دشت انتظار
پر پروانگان منتظر را
از فتنه سوزاندند
چلچله‌ها را با هزاران
بهر دار و مسلخ
از لوح فتنه خواندند
در پای قلّه انتظار
خستگان درماندند
سواران رخس انتظار
سمند سرشک را
بر گلگونه زرد تاریخ راندند
بازماندگان راستین
دل را به قاف انتظار رساندند.

✍ عقیده در انتظار

عقیده
عُقْدَه نیست، عقد باور است
بنیان مرصوص عبادت داور است
دین از عقیده است و بس
بی عقیده، دین
آهن تفتیده است و بس



عقیده

کشتی بحر بیکران است
عقیده مند، جهان پهلوان است

عقیده

از تار علم و پود ایمان است

عقیده

لباس نجات انسان است.

👁️ تقیه در انتظار

تقیه

سرچشمه در کویر است

سپر از تیغ ز مهریر است

تقیه

گام در اضطرار است

راه نجات و فرار است

تقیه

عینک دیدن زمان و مکان

در جهان بی حد و نشان

و مایهٔ امن و امان است

تقیه

لباسی حاجب است

بی تقیه، فتنه آغاز می شود

پس واجب است.

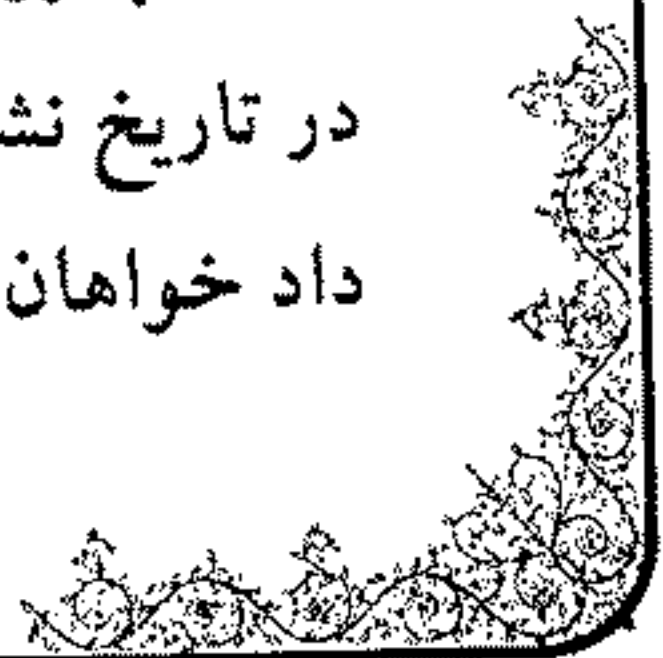
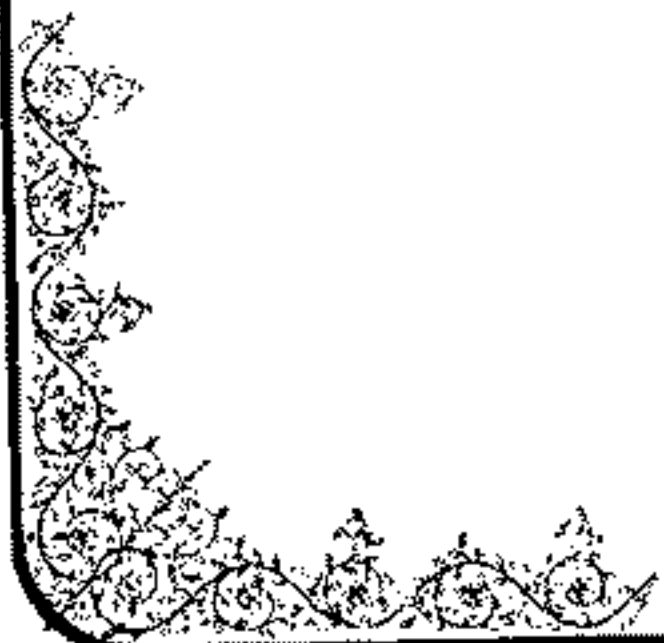


مژدهٔ انتظار

در دل، ز خون رود انتظار جاری است
همرهِش ساکت و آرام
چون ماهی
خواب به چشم نمی‌ماند
مرغ امید، در گوش جان
سرود تازه می‌خواند
فصل انتظار، بی یار شبِ تاری است
در خواب و رؤیا
گلشن بهاری می‌بینم
گل امید می‌چینم
لحظه‌های انتظار، قرون دیر گذر بیداری است
از چشمش خون می‌بارد
در صدف گهر اشک دارد
تا شاید، یار آید
و با خود
هدیهٔ سبز وصل آرد.

یلدای انتظار

دو قطب روشنایی و حقیقت را
در تاریخ نشان داده‌اند
داد خواهان سخت کوش



شبهای ستم را پایان داده‌اند
 رسالتِ خلیفه‌ی الهی را
 خدا به انسان داد
 هر شبی را، حق
 از ستاره‌ای پایان داد
 دلبانِ یلدای انتظار کیست!
 نشان خط پایان چیست؟
 نشانی ستاره را
 کدام گروه می‌دانند؟
 اذان صبح‌گشایش را
 بر کدام مناره می‌خوانند؟
 باید برخاست با امید
 رو به دوست رفت
 تا به یار رسید.

🌀 سایه‌ی انتظار

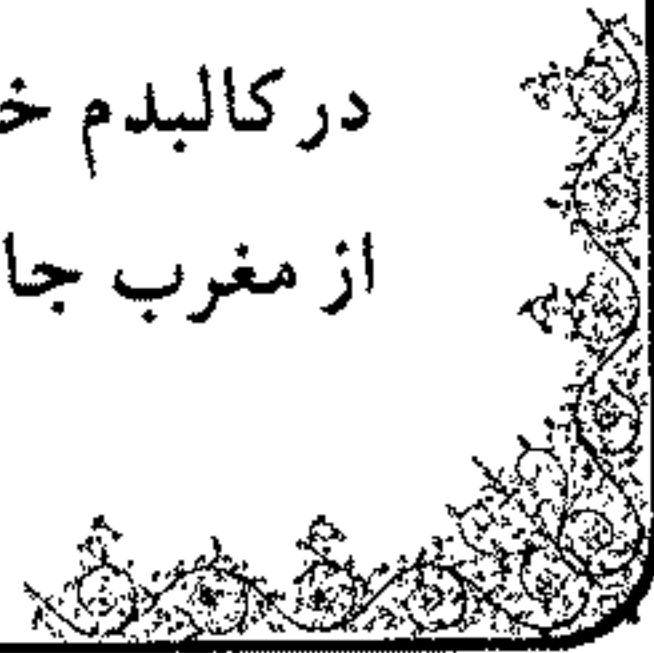
با دستار شوق
 سر را در دسری نیست
 با دستبند عشق
 ترسیده کیست؟
 بی شور انتظار
 بحر بیکران دنیا تهی است



بی فخر بندگی
هفت آسمان کفی است
تا فردای لحظه‌ها
منتظر و امیدوار می‌ایستم
تا ثابت شود
که بی وفا نیستم
سایه‌های انتظار
سنگین از برم گذشت
ولی با من نگفت، که کیستم؟

🌸 انشای انتظار

در کشتی صبر انتظار
خواهم ماند
قزل صاعقه امید را
تا قاف دیدار
خواهم راند
همزمان با دفتر خون
همدل بایاران
انشای انتظار خواهم خواند
مسیحای شوق
در کالبدم خواهد دمید
از مغرب جان



خورشیدی خواهد رسید
 بر ورق پاره ستم
 خط بطلان خواهد کشید
 رویش خزان زدگان
 آغاز می شود
 در بسته آدمیت
 باز می شود.

📖 سرباز انتظار

با دُر دانه‌های تسبیح انتظار می‌سازم
 به گوهر ریگزار بستر اشک می‌نازم
 پا در رکاب کُهرِ انتظار
 در میدان سبز امید می‌نازم
 قنوت نماز انتظار را
 با چنگ دل می‌نوازم
 گریه‌های اشک منتظر را
 در برهوت انسانیت، محرم رازم
 با نیمه جان شوق
 بر در پادگانِ انتظار، سربازم.

📖 نوید انتظار

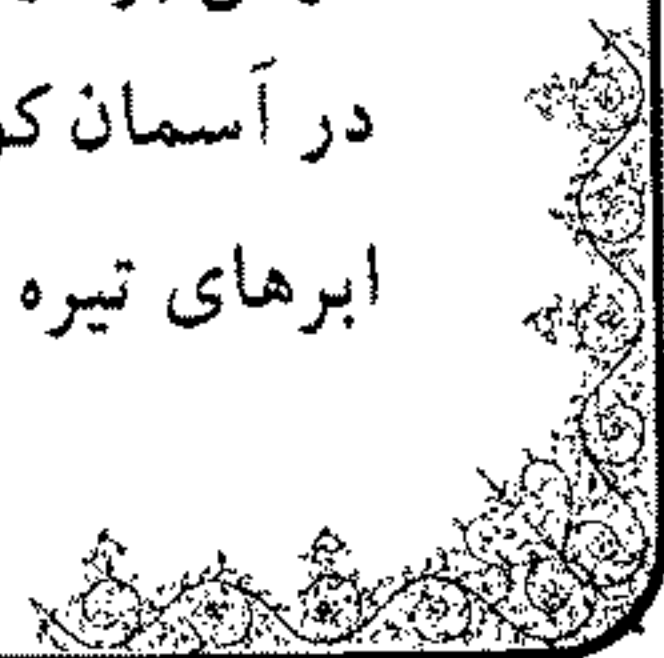
کتاب تاریخ انتظار



اوراق زرین نور دارد
 طبیب جانبخش انتظار
 بر سینه سوخته تاریخ
 مرهم شفا می گذارد
 باغبان کویر انتظار
 در ژاله زار، لاله می کارد
 قلم سرخ انتظار
 برگلبرگ شقایق
 نقش نوید می نگارد
 باران نم نم انتظار
 از اجابت استسقای لب ترکیدگان
 در سپیده عاطفه می بارد
 سرگروه نور، در صبح رهایی
 یاران انتظار را می شمارد.

✍ قیاس انتظار

در چشمه سار انتظار
 پاکی با آشک برابر است
 در فرهنگ انتظار
 مؤمن برادر است
 در آسمان کویر تشنه انتظار
 ابرهای تیره بارور است



در یتیمی دفتر انتظار
 سایه زهرا مادر است
 در گلستان انتظار بر آمدن
 دنیا چشم بر در است
 در تاریکی کوچه انتظار
 تیغ جَوْر ابر است
 در سبزه زار انتظار
 صاحب زمان یاور است.

🖋 دگرگونی انتظار

زمان، خزان و بهار دارد
 باغ، کلاغ و هزار دارد
 دشت، صیاد و شکار دارد
 دنیا، شب و صبح بسیار دارد
 خزان و کلاغ و صیاد و تیرگی را
 متهم نکنیم
 ستم و جنگ و اسارت و بردگی را
 متهم نکنیم
 ما خود متهمیم
 گهی در کمبود و غمیم
 دمی با ناز و نعمیم
 گر با دادگر سازیم



هر دم در زیارت نمازیم
بهارِ دل، در فصول مختلف زمان است
اعتدال ما بهار و آشفته‌گی مان خزان است.

🌀 سؤال انتظار

اشکِ سرخ گونه‌های زرد را
بر بسترِ پر صدف بریز!
از باران سرشک صبر
با نفس خود خواه بستیز!
در روح پریشان دشت شوق آرام گیر!
در نیمه جانی لحظه‌ها، از پیر جام گیر!
با یاران منتظر بجوش!
از چشمهٔ نماز بنوش!
دل و دیده صاف کن!
چرا در موج دریا خود باخته‌ایم؟
و در ساحل نجات خود ساخته‌ایم؟
چرا، خویش دور از تباهی نکنیم؟
و با داد، دادخواهی نکنیم؟

🌀 سکوت انتظار

پایان انتظار، گشایش است
مرد انتظار، بی آرایش است



روح منتظر، پیراسته است
 لوح انتظار، آراسته است
 میدان انتظار، از شرق تا غرب است
 عملیات انتظار، دور از زرق و برق است
 چشم انتظار
 شیعه پا سوخته در کویر رنج است
 سردارِ انتظار
 کلید به دستِ جعبه گنج است
 چون از خدا
 گنج بی رنج آسان است
 شیعه در سکوت لحظه‌ها
 خدا را مهمان است!

✍ گشایش نامه

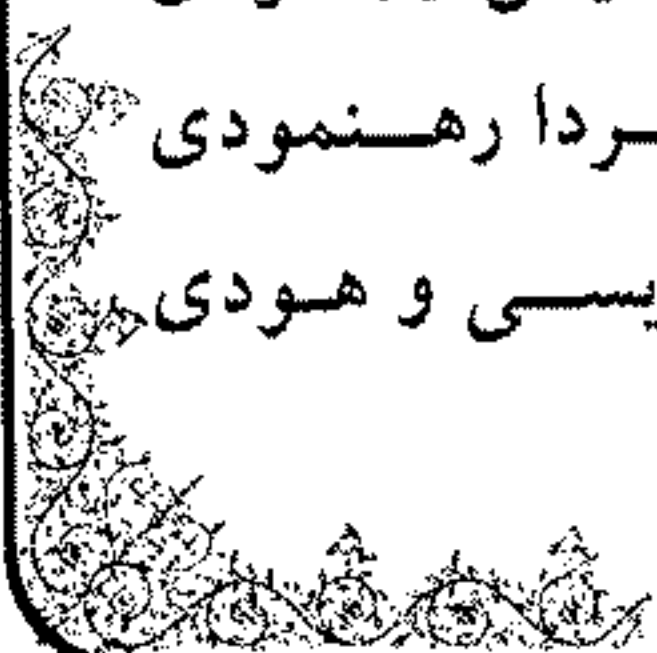
به نام خداوند نور بیان
 خداوند پیدا خدای نهان
 به نامش کلید زبان خواستم
 ز نامش ورق پاره آراستم
 به گوشت بخوانم من این پند را
 هر آن کو بخواند خداوند را
 در رحمتش می‌گشاید ملک
 بدو بخت خوش می‌نماید ملک



ز نورِ وجودش جهان راست شد
 به گیتی هر آنچه خدا خواست شد
 خداوندِ دریا، زمین، آسمان
 ز اَشارِ مُلکش دو صد کهکشان
 همه جانِ هستی حقیقت از اوست
 خوش آن کو بُود با خداوند دوست
 دهد دوست را فتحِ هر دو جهان
 که حکمش بود آشکار و نهان
 هر آن کس بود خادمِ مردمان
 بود راضی از او خدای جهان

🖋️ منتظر در انتظار

تو نور اندر دلِ بحرِ کبودی	تو جریانِ عبورِ سبز رودی
تو با اکسیرِ مهرِ یارِ فردا	نترس از درِ فراز و درِ فرودی
در این دریای پر آشوب امید	حریرِ عشق را چون تار و پودی
نشان ناب پرچمدارِ عشقی	سفیرِ مژده‌ها در آه و دودی
تویی دانش‌پژوه بحرِ مَوَاج	به ساحل باز می‌گردد به زودی
ز رگبارِ خزانِ جورِ دوری	تو مشغول رکوعی و سجودی
تو در گلزارِ انسانها درختی	بنای آدمیّت را عمودی
بقا را در فنای خویش جویی	نشان و آیه فیضِ وجودی
در این دریای بی ساحل دلم را	به راز سبزِ فردا رهنمودی
دلِ خلقِ خداوندی مرنجان	امین نوح و ادریسی و هودی



✍ یار انتظار

کوثر سبز امامت مهدی است
 او وصی اوصیای انبیاست
 شیعه در ظنّ عنایاتش عزیز
 حجت حق یار غایب از نظر
 صاحب عمر و زمان انتظار
 جانشین بر حق پیغمبران
 اوست بیعت دار یکتا خالقش
 گر بنی آدم ز حق اکرام شد
 جمع عالم محضر نور خداست
 انقلابش می‌کند محشر به پا
 گر بود حامی دین قرآن حق
 بود پیغمبر امین مردمان
 ناجی دل از اسارت مهدی است
 والی مُلک ولایت مهدی است
 کوکب سرخ هدایت مهدی است
 مهر رخشان شفاعت مهدی است
 حامی مرز عدالت مهدی است
 مصدر داد و شجاعت مهدی است
 محیی راه شهامت مهدی است
 حق مصداق کرامت مهدی است
 از خدا ظلّ عنایت مهدی است
 قائم قبل از قیامت مهدی است
 شیعه را نور حمایت مهدی است
 آیه سبز امانت مهدی است

✍ دین انتظار

زنگ کار کاروان بالا گرفت
 دین حق خواهد دل دنیا گرفت
 چونکه قرآنش به هر جا پا نهاد
 کودک دل از شمشیر پا گرفت
 از نبود چیز و کس هرگز نترس
 شیر یزدان لانه عنقا گرفت



گر بسازد آدمی با دین حق
انتظارش میوه طوبی گرفت
جان آدم گر ز دین زنده شود
همّت او قبّه خضرا گرفت
آسمان بیستون دین پروری است
آسمان را مهدی مولا گرفت
وارثان شایستگان گیتی اند
نوح کشتیان ما دریا گرفت
گر جهان و جان را مهدی اند
باک نه گر خصم یار از ما گرفت
از ستم وز ساحران دون مترس
حکم فرعون از عصا موسی گرفت
با عقیده زندگی را پاس دار
کور درمان از دم عیسی گرفت
گر بتی در چند روزی رخ نمود
اعتبار ماندنش را لا گرفت
العمل مولای یا صاحب الزمان
تاب دل را لحظه تا فردا گرفت

آفت انتظار

از ستم ویرانه گردد خانه‌ها
داد آبادان کند ویرانه‌ها



هر حرام از ظلم سنجیده شود
 هر کسی از ظلم رنجیده شود
 داد از اخلاق نیکو زنده است
 هر ستمکاری ز حق شرمنده است
 ظلم کاری هرزه و هر جایی است
 داد نور رحمت یکتایی است
 داد نام پاک یزدانی بود
 خُلُقِ پاک ناپ انسانی بود
 داد خواهی زنده سازد و عافیت
 گرستمکاری بترس از عاقبت
 انتظار ما براندازد ستم
 از عرب از ترک و زکرد و عجم
 داد ما را دادگر! حامی رسان
 حامی هر عالم و عامی رسان
 کار ما با داد خواهی کن بلند
 تا نبیند خَلْقِ تو از ما گزند
 دور گردان ظلم از ما دادگر!
 تا نباشد ظلم بر ما کارگر

🖋️ زمزمه انتظار

دلبری تو خوب دلداری نما	ای خدا از ما پرستاری نما
یکه سرداری تو سرداری نما	بهر آبادی تو همکاری نما



بهر دل‌ریشان تو غمخواری نما	یار غایب از نظر یاری نما
با قلوب خسته همکاری نما	ساربان با ما نکوکاری نما
در کویر ناامیدی گل بکار	باغبان پر سرشک لاله زار
مژده وصل دل یاران بیار	قاصد سبزینه‌های نوبهار
ابر شو بارانی از رحمت ببار	پیچک با انعطاف مهر یار
خیمه بر پا کن درون سبزه زار	چلچله! با کاروانی از هزار

🌸 کودک انتظار

من بر در دوست شادمان آمده‌ام
 گه خسته و گه دوان دوان آمده‌ام
 دل کودک انتظار یار است عزیز
 این راه سفر ز بی نشان آمده‌ام
 بیره نروم نشان او می‌خواهم
 با صوم و نماز با اذان آمده‌ام
 از بر حج دیدن روی مهدی
 همراه شیعه و با خلق جهان آمده‌ام
 نیستم یک تنه من منتظرش
 با کودک و پیر و نوجوان آمده‌ام
 با پای پیاده ره نمی‌پایم
 با کشتی نور آسمان آمده‌ام
 آیات حکیمانه قرآن مددی
 در رهش، با سرو جان آمده‌ام



با بال و پر دیده و اشک سحری

همراه دو چشم خون فشان آمده‌ام

با ذکر خداوند یگانه همراه

در وقت شفق سحرگهان آمده‌ام

از موج دل دریایم آشفته

بر اول راه بی‌کران آمده‌ام

🌸 پند انتظار

باش خیر اندیش ای نیکو سرشت

تا بهشتی گرددت این سرنوشت

تا توانی دل به دست آور عزیز

خون چشمت در ره جانان بریز

گر توانی دست محتاجان بگیر

تا نگردی وقت حاجتها اسیر

تا توانی پرده پوش راز باش

ببنده یکتای بی‌انباز باش

غمگسار غصه هم‌نوع باش

دور باش از مردم دشمن تراش

اشک چشم بینوا را پاک کن

شادمان تو خاطر غمناک کن

برگ و بار آدمیت پاس دار

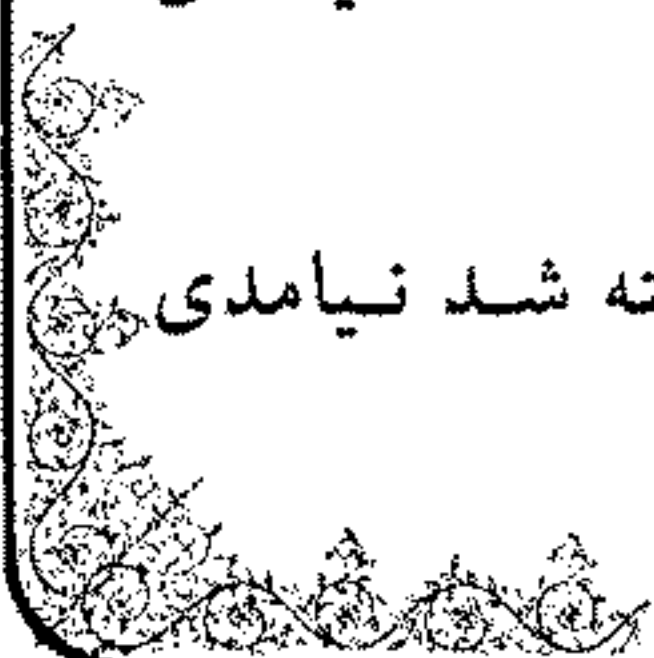
تا بود شادی خلقی برقرار



دوستان را دوستی همراه باش
هم نشین مردم آگاه باش
گر که نیکی می‌کنی از بد نترس
ور بود دشمن هزار و صد مترس

شکوۀ انتظار

پای رهم که بسته شد نیامدی
دست دلم چه خسته شد نیامدی
خار ز سرزنش مرا خوار نمود
شیشهٔ دل شکسته شد نیامدی
لاله صفت دو صد هزار در خزان
چیده و دسته دسته شدی نیامدی
طاق بشد طاقت شب نشینی ام
رابطه‌ها گسسته شد نیامدی
به سر رسید عمر ما در شب تار
ایستاده و نشسته شد نیامدی
مسیوۀ نسخل انتظار سفرهات
در دهنم چو هسته شد نیامدی
دو صد گروه منتظر نیمهٔ ره
ز خستگی دو دسته شد نیامدی
ز نیش مار رنج‌ها در چه عمر
جانِ بسی که رسته شد نیامدی



پای رهم که بسته شد نیامدی

دست دلم چه خسته شد نیامدی

🌸 ترانه انتظار

ببخش تو جسارتم، یار بیا

گدایی تو عادتتم، یار بیا

اشک دو دیده‌ام شده حاصل من

خزان نموده غارتتم، یار بیا

نهال انتظار گفتم به سحر

بی تو قرین آفتم، یار بیا

خاک نشین ره نشینان توام

خون دلم طهارتم، یار بیا

در سفر دیدن روی ماه تو

طاق بگشته طاقتم، یار بیا

عمر شب ستم بسی طول کشید

خسته تر از عدالتتم، یار بیا

در صف عاشقان تاریخ بشر

منتظر ز یارتم، یار بیا

کهنه شد آدمی نوع بشر

چشم به بی نهایتم، یار بیا

نوشته‌ام ز اشک دل برای تو

سبز به روی پاکتم، یار بیا

✍ امید نجات در انتظار

تو خوی ملت هشت و چهاری	سمنده عشق اندر کار زاری
تو کوه برتر اعمال مایی	برای باغ دل چون چشمه ساری
ز تو خار بیابان پرنیان است	چو ماهی در دل شبهای تاری
تو آبی تر ز دریاها ی آبی	گل گلزار و باغ انتظاری
تو نور دیدگان بی فروغی	توان و توشه بهر نو بهاری
تویی سرمایه ای تا بی نهایت	کمان عشق یار شب شکاری
تویی در کوله بار عشق و امید	نباشد بهتر از تو کوله باری
ز تو تلخی شود آسان، گوارا	تویی پای بنای پایداری
تو یاری در شب سرد ستمها	بهین همدم تو یار غمگساری
محک بهر دل یاران مهدی	حیات شیعیان شهسواری
تو خونی در رگ جسم عدالت	ز جویت باغ گردد آب یاری

✍ پرسشی در انتظار

ای خدا آن باغبان کی می رسد
 مهر تابان نهان کی می رسد
 حامی شیعه در این شام سیه
 عزت این بی رهان کی می رسد
 پاس می دارند کاخ ظلم را
 داد را آن پاسبان که می رسد
 صد فسون و فتنه عالم را گرفت
 مهدی صاحب زمان کی می رسد

در کویر خلوت ظلم جهان

ساقی تشنه لبان کی می رسد

گله‌ها را گرگ دارد می برد

ای خداوند آن شبان کی می رسد

حق پرستان منتظر در راه او

شهریارِ سرخوشان کی می رسد

موج خونی این دل ما را گرفت

یا خدا روز جهان کی می رسد

گرچه در دریا خدا خواهی نکوست

ساحل سبز خزان کی می رسد

✍️ نامه‌ای در انتظار

تو، تو ای امید جانان کی می آیی

نوید علم و ایمان کی می آیی

تویی گنج خداوند دو گیتی

پس ای ناجی انسان کی می آیی

تو تفسیری ز آیات الهی

حکیم حکم قرآن کی می آیی

تو ای نور رهایی در شب ترس

نوای بینوایان کی می آیی

تویی کشف حصین شیعیانت

پناه بی پناهان کی می آیی



زر و زور است دربیانی ز تزویر

دلیل شب شکاران کی می آیی

جهان دریای بی سامان فتنه است

دلیل موج و طوفان کی می آیی

ز هجرت درد و از وصل تو درمان

مریضم من ز هجران کی می آیی

ز خون پوشند یارانت لباسی

امام سرخ پوشان کی می آیی

درخت صلح را از بن بریدند

به گلزار شهیدان کی می آیی

☞ غمانه انتظار

کلبه احزان ما عمری است بر پا، غم خورم

کشتی دنیا دچار موج دریا، غم خورم

صبر در فریادها از دل برفت

غمکده گشته است دنیا، غم خورم

یوسف ما را ببرد، چاه ظلم

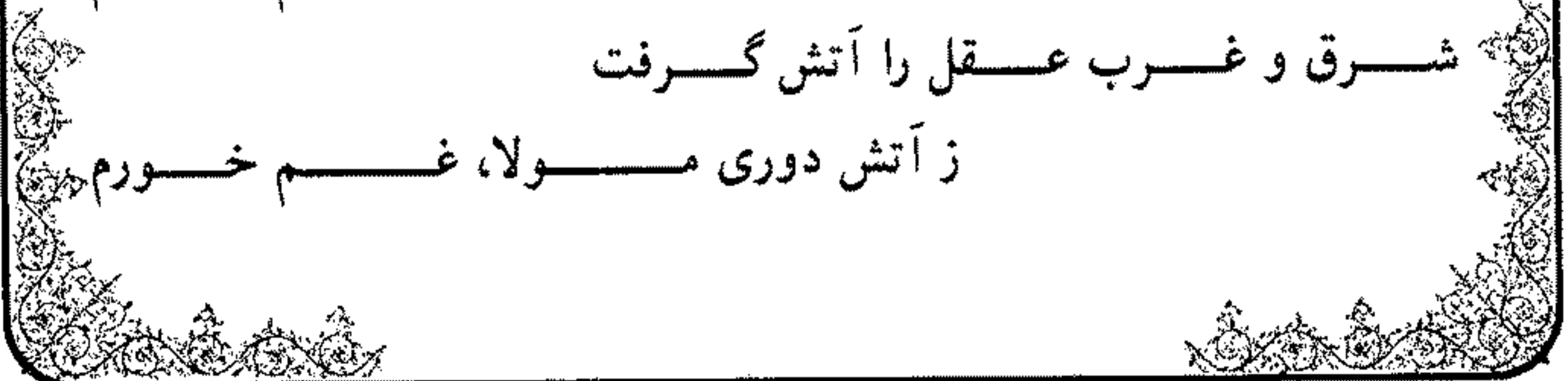
کاخ‌های ظلم برجها، غم خورم

بی بهانه بشکنند، سنگ صبور

در دل تار یک شبها، غم خورم

شرق و غرب عقل را آتش گرفت

ز آتش دوری مولا، غم خورم



کـــودکم در پیش پای حیلـــه‌ها
 در کـــنار آب دریا، غم خورم
 با دلم من امشب و فردا کنم
 چون نمی‌آیی تو فردا، غم خورم
 ظلمها چون نام و نان از ما گرفت
 هم به سرما هم به گرما، غم خورم
 درس قرآن کنج خلوت سبز شد
 فقر ما گشته است زیبا، غم خورم؟
 ما در آسایش ما چون برفت
 در کنار رنج بابا، غم خورم

🌿 قنوت انتظار

باب سبز انتظار به روی یار، باز است
 دست سبز منتظر به سوی حق دراز است
 محرم این دل ریش خدای خویش گردان
 در سفری این چنین خدا محرم راز است
 راه دل خسته را دلدار داند و بس
 در خلوت شب تار، امید چاره ساز است
 دندان صبر سبزه بر جگر تشنه زن
 داروی درد سکوت، قنوت در نماز است
 بیراهه‌های هوس در ظلمات دنیا
 نهال هرزه دل در کشتزار آزا است

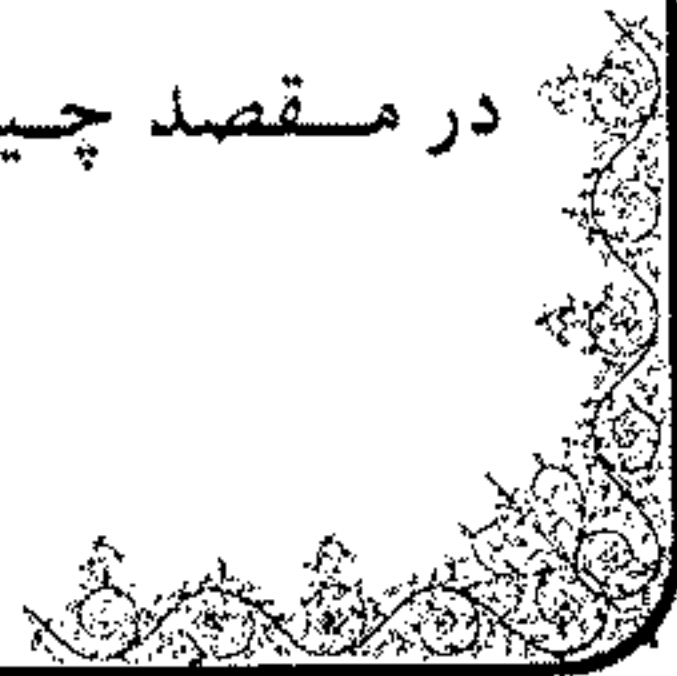
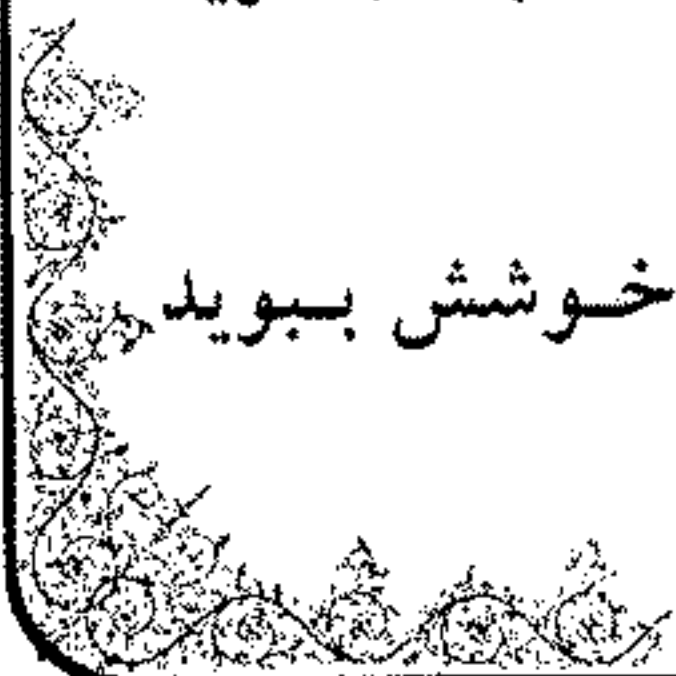


سمند سرخ اخلاص با خون دل زین نما
 در هفت خوان راهت دیوان یکه تاز است
 مردانه پای بردار در بیشه زار دوران
 در راه سرخ خطر مردانگی نیاز است
 ناله زار دل را ز گشوشها دور دار
 بهتر ز ما در ما خدای دلنواز است
 طهارت نیت و مقصد بی انتها
 توشه اهداف راه در دین پاکباز است
 در دریای سیاه و موج طوفان دهر
 با کشتی نوح دل، امید ما جهاز است

توشه انتظار

در سحر انتظار گل امید روید
 ماهی صلح سپید آب حیات جوید
 در شب یلدای غم سرشک سیمرغ عشق
 تا قله قاف یار، راه سفر بشوید
 گر پای عشق باشد هر کودکی تواند
 شبی ره صد ساله در خارزار پوید
 با محرم بیدلان شکوه گوارا بود
 گاهی که عقده دل با او نهان بگوید
 در مقصد چین دل صد نامه آماده است

تا رهرو کوی دوست بوی خوشش ببوید



مرده نباشد هر آن کو داد جان به جانان
دست حیات باشد گر برود از او، ید

کھ شهادت انتظار

شهادت می دهم یکتا خدایی است
کسی همتای بی همتایی اش نیست
همه پیغمبران پاک از گناهند
که این گفته ز دل، حق گواهی است
محمد بنده اش ختم نبوت
بشر را در بهین اخلاق هادی است
علی بعد از پیمبرگشت میزان
ائمہ بعد از او الطاف باری است
معاد بندگان اندر قیامت
حقیقت جایگاه و دادگاهی است
بود قرآن حق برنامہ دین
به ایمان و عمل احکام باقی است
عبادات خدا از بهر پاکی
چنان سرچشمه انهار جاری است
تمام کارهای حق بود داد
ازیرا حق ز نقص ظلم، عاری است
برای امت قرآن و اسلام
نکو موعود چون صاحب زمانی است



ره سبز سعادت انتظارش

که او موعود دین آسمانی است

رنج انتظار

دلِ آینه دارم سخت بشکست

گذشت از ما جوانی، روح سرمست

دلِ امیدوارم غصه رنجانند

نشاط روح و جسم رخت بر بست

بدیدم خیل زندانی دنیا

که با مرگی ز دام صد بلا رست

شنو این پند را با گوش جانت

که از رنج دل خونین و اشک است

کنم این و کنم آن را برایت

به غیر از حق بود گفتارتر دست

چرا مردم ز نام و نان عزیزند

و آیا عزت عالی تری هست؟

نمی دانم چرا رنگ ستمها

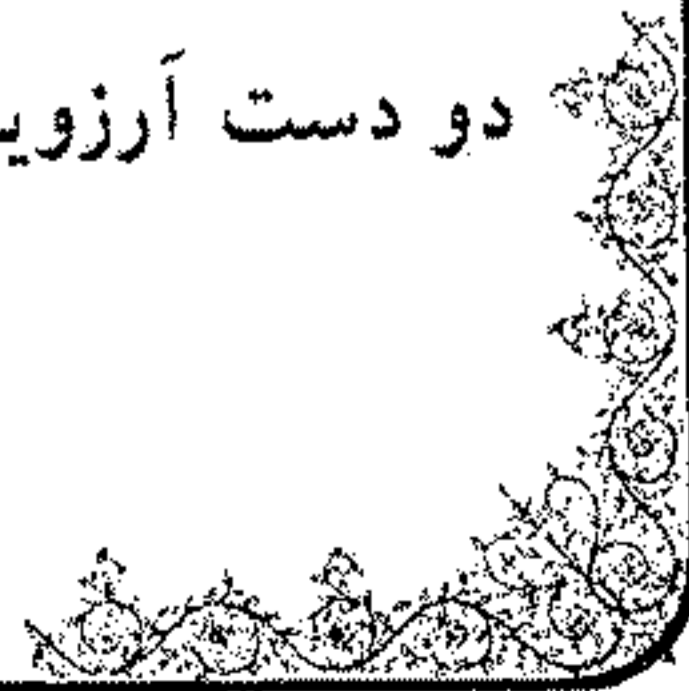
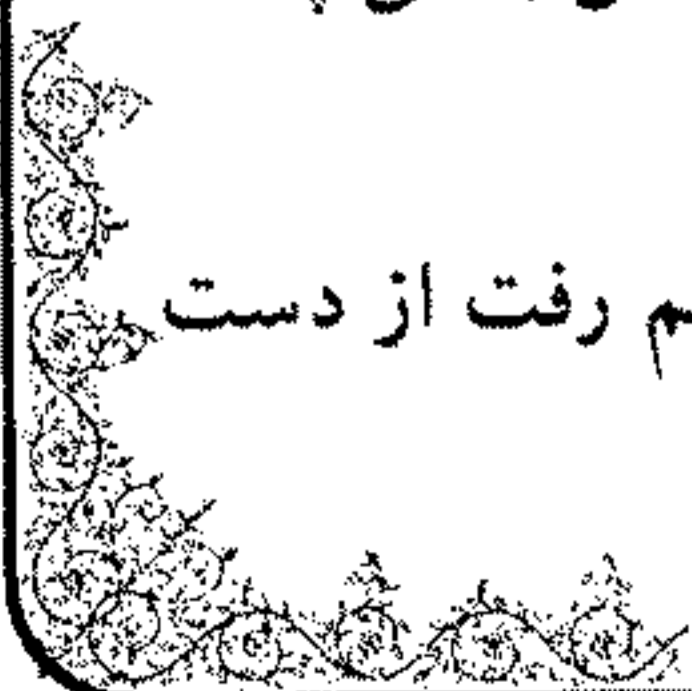
در امید را بر یاوران بست

هوا گشته چو شاهین ستمگر

منم در چنگ خویش بسی پست

دو دست آرزویم رفته بالا

و شاید این دو دستم رفت از دست



✍ امید انتظار

جز با امید بودن با که شبم سر آید
 شاید وقت سحرگه یار ز در، در آید
 در انتظار اویم گر جگرم بسوزد
 ور که بر سر صبرم خرمنِ اخگر آید
 خون دل ریش را خویش گوارا خورم
 شاید به فصل سحر صد گل احمر آید
 گرز وفا بمیرم خاکم ز خون دیده
 گلزار عشق گردد که از مشک برتر آید
 هر کو در انتظار یار بسر برد و مُرد
 در نظر آشیان اهل نظر، بر آید
 ره رفتن فردا با انتظار پیما
 درخت امیدوار، یقین، باور آید
 با طبل ساربانان بیدار و امیدوار
 منتظر یار باش، به از سیم و زر آید
 در پشت ابر فتنه، تیغ ستم نشسته
 دعای انتظارت، به از صد سپر آید
 در آسمان اخلاق شعاع سبز امید
 از کهکشان یاران، نورش روشتر آید



🖋 حکمت دین و انتظار

به وقت خانه سازی فرد معمار

یکی را گویدش خاکی تو بردار

دگر آب آورد از بهر تخمیر

درون قالبی ریزد دگر بار

به چندین روز اندر کار آنها

هزاران خشت می آید سرکار

ز بهر محکمی شالوده سازند

به زیر گل نهان بخشی ز دیوار

ز شاقول و تراز و ریسمانی

ز کاه و از گل و از دیگر ابزار

نمایند استفاده بهر خانه

مبادا گردد از بارانی آوار

طبیعی لازم آید در جماعت

که تا درمان نماید فرد بیمار

به نزد استاد کودک را فرستند

که تا آموزد از او نکته بسیار

به کار دین خدا مأمور دارد

که تا موزون بود گفتار و کردار

بباید کار راهر کاردانی

امام و انبیا آمد پدیدار



ز آدم تا به خاتم انبیا
 بدندی دین یکتا را نگهدار
 پس از خاتم، امامان اوصیایش
 نمودندی به یاران دین ابرار
 در این دوران امام زنده ما
 بود صاحب زمان هادی افکار
 ز حکمت در پس پرده نهان است
 نگهدارش بود رب جهاندار
 به مثل آفتابی در پس ابر
 بود خلق از وجودش بهره بردار
 حیات دین و قرآن مانده بر جا
 از او برپا بود احکام و آثار
 هر آن روزی بود مصلحت دین
 عیان گرداند او را حق در انظار
 وجودش سبز گرداند جهان را
 شود گیتی ز دادش به ز گلزار
 خداوندا، به حق صاحب عصر
 نما آرام، دریای گرفتار

🌸 بی تو در انتظار

دل ما بی تو یا مولا غمین است

چنان انگشتری بی نگین است



به امید خدا در انتظارت

دل اندر شادی صبح و پسین است

درخت انتظار وصل و امید

درختی پر ثمر در کوی دین است

بدون انتظارت در غریبی

یکی ما رسیده در آستین است

تو ای صاحب زمان آگاهی از ما

که دیو غصه ما را در کمین است

هر آن کس صاحب خود را شناسد

سعادت با دل او هم نشین است

دل اندر سایه شمس الهی

حیات جاودانی را قرین است

دل ما را ز بدبختی رها ساز

خداوندا، که چشمت تیز بین است

دل دریای جویان محبت

به دور از موج دیو آسای کین است

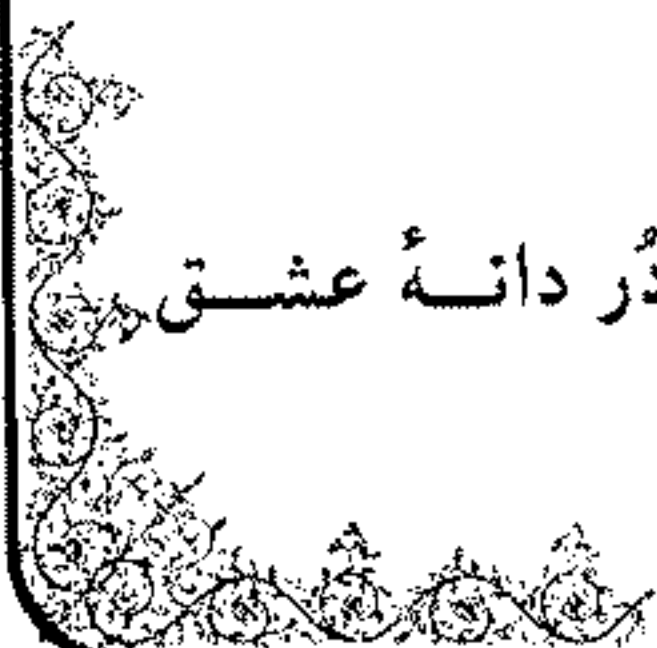
به امید رهایی روح دریا

به پهنای معانی خوش نشین است

🌸 عشق انتظار

چرا در بستر اشکم نباشد

هزاران گوهر در دانه عشق



به صبح و شام ز آیات معانی
 به تو روی آوریم ای بنده پرور
 ز خون دل وضو سازیم هر گاه
 به بازار سیاه آدمیت
 بخوانیم از سروش اشک جاری
 ز خشت انتظار دل بسازیم
 به کوی انتظارش دل نواز است
 ز اشک بارش اندر فصل فردا
 چرا صاحب زمان ما را نخوانی

بگیرم از خدا پیمانۀ عشق
 نباشد لایقت بیگانه عشق
 بگیریم از درش ماهانۀ عشق
 روان سازیم آب و دانه عشق
 سرود روشن و مستانه عشق
 به قاف معرفت ما لانه عشق
 نسیم تازه و جانانه عشق
 خدایا تازه کن گلخانه عشق
 چنان سیمرغ حق در خانه عشق

✍ دعا در انتظار

خداوندا شب تارم سحر کن
 به گاه سختی دوران غیبت
 درخت جان ما را بارور کن
 ز امیدت مرا تاجی به سر کن



که از اشک و دل و آهم حذر کن	تو خصم غافل ما را بفرما
دل هر جایی ام را با خبر کن	ز آیات ظهور منجی خویش
دمادم بهر یاران بیشتر کن	شکوه فصل امید بشر را
نصیب دیده نوع بشر کن	به زودی دیدن صاحب زمان را
تو پاکیزه ز انواع خطر کن	ره صبر و امید شیعیان را
دل امیدوارم پر شرر کن	ز انوار سرور دیدن دوست
غنی از گنجهای سیم و زر کن	بزن قفل قناعت بر دل ما
حصار ظلم را زیر و زبر کن	بده آب این درخت سبز دادت
ره سبز حضور آماده تر کن	به حق حضرت مهدی موعود
ز کوی خلوت دریا گذر کن	بفرما صاحب عصر و زمان را

همزبانی در انتظار

رحم جویان مهربانی می کنند
 بهر یاران جان فشانی می کنند
 دسته بی بهره از رحم خدا
 در دو دنیا ناتوانی می کنند
 مهربانان بر سر خوان خدا
 از محبت میزبانی می کنند
 سخت گیران بر عیال و اهل خود
 وقت مردن سخت جانی می کنند
 با گذشتان در رضای کردگار
 کار نیک پهلوانی می کنند



رأفت اندر پیکر اخلاق نیک

چون رگانش خون رسانی می‌کنند

نرم خویان رهبران گیتی اند

کاروان را ساربانی می‌کنند

مهربانان در زمین یار، کار

چون سفیر آسمانی می‌کنند

پیروان خاتم پیغمبران

با محمد همزبانی می‌کنند

✍ عزت انتظار

نعمت از حق بی شمارت داده‌اند

راه سرخ انتظارت داده‌اند

پای نه اندر رکاب خنگ عشق

بس سفارش آشکارت داده‌اند

دست بر بر یال رعد خون نشان

مژده از وصل بهارت داده‌اند

سر به خشت معرفت آماده باش

آیه‌ها از کردگارت داده‌اند

چشم بر در، منتظر، آماده شو

درپ صبح چشمدارت داده‌اند

دل به راه انتظار سبز بند

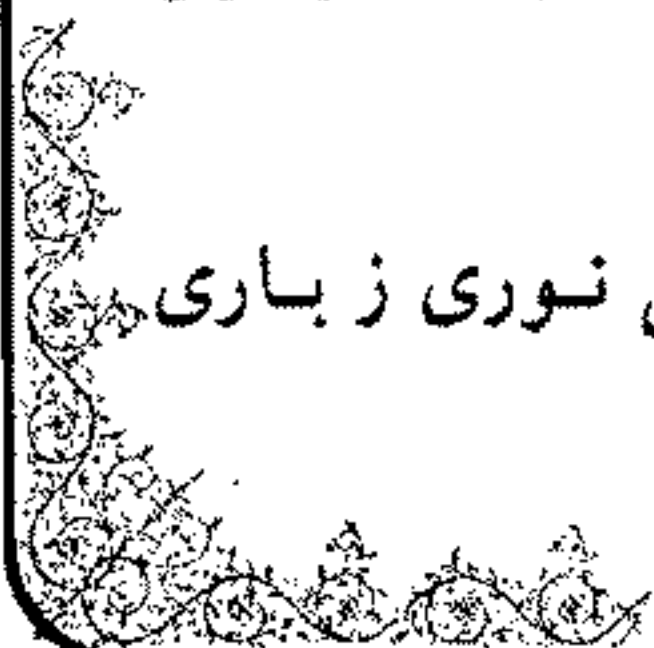
در کویری چشمه سارت داده‌اند



گوش ده بر مژده‌های اشک خون
رونق جان، لاله زارت داده‌اند
گردهی از دست، سامانِ دلت
در گلستان صد دیارت داده‌اند
گر نهی پایت به مرز عشق یار
عزّت لیل و نهارت داده‌اند
این همه ارزانی‌ات بسادا، چرا
عشق را از پرده دارت داده‌اند

سرود انتظار

خلق نیکوی محمد را تو داری
چون علی داد خدا را پاسداری
چون حسن گلزار صلح و آشتی را
می‌کنی در وقت فتنه آبیاری
چون حسین نابود گردد از وجودت
سنت ناجور هر بدعت‌گزاری
عابد هر صبح و شامی کوی حق را
تو سجاد آسا، خضوع کردگاری
علم را چون باقر و صادق امینی
کاظمی، بحر رضا را سازگاری
چون جواد متقی بخشنده‌ای تو
همچنان هادی تویی نوری ز باری



تو زکی عسکرئی دراسارت

از سپاه ظلمهای بی شماری

انتظارم کی به پایان می‌رسد

نور دورانی، تو ختم انتظاری

کوه صبرم گاه‌وار است از ستم

سوگوارم در کویر بی قراری

یک نظر بر این دل دریا بیفکن

ده مرا عمری امید پایداری

🌸 شب‌نم انتظار

در بستر مرگ آرمیدن تا کی

خار در و دشت را نچیدن تا کی

بر قلعه برفی هوس حمله بریم

ای یار هوای دل خریدن تا کی

دو دسیه ترس شبانه بس بود

رنگ شفق سرخ ندیدن تا کی

ای چلچله‌ها هزارها در راهند

چون مار به کنجها خزیدن تا کی

سه‌بال به سوی دوست زیبا باشد

بر دور سر هوس پریدن تا کی

تصویر نگار انتظار زیبا بکشید

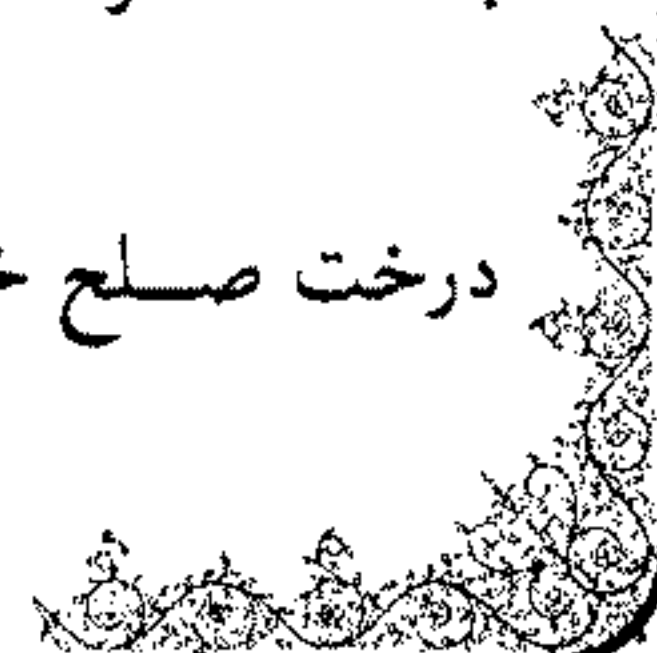
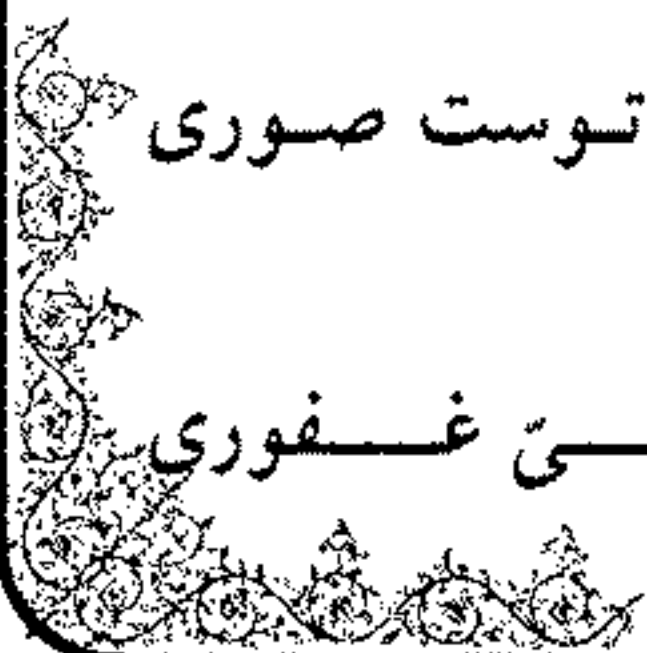
چهره سیه دیو کشیدن تا کی



سمیرغ تلاش را به پرواز آرید
 تا قاف خطرها نرسیدن تا کی
 بستانید همه خون سحر را از شب
 با تیغ شبانه سر بریدن تا کی
 چون شیر درون بیشه‌ها نعره زنید
 با ناز یکی شیشه مکیدن تا کی
 پوتین و سمند کهکشانشانها آرید
 بر مرمر و فرشها دویدن تا کی
 بر شب پرگان شب زده تیر زنید
 خواری ز شب ستم شنیدن تا کی
 با شب‌بنم انتظار دریا گردیم
 چون بهیمه در دشت چریدن تا کی

🌀 انقلاب انتظار

وضوی عشق را سرّ حضوری
 دلیل ره‌نورد راه نوری
 ولی اعظم درگاه حقّی
 تو ماه اندر شب سنگ صبوری
 عبادات خلاق از تو مقبول
 صراط عشق را عطر عبوری
 به محشر صور اسرافیل برپا
 در این گیتی قیام توست صوری
 درخت صلح خونین از تو سرسبز
 نشان از داور حقّی غفوری



حضورت از عدالت نور بارد

روا نباید ستم از تو به موری

سـفیران الهی را امانت

تو ختم اوصیا گنج طهوری

گلستان گردد این گیتی ز دادت

طیب مردگان و چشم کوری

علی وار و خلیل آسا و نوحی

تو عیسی دم، چنان موسای طوری

هزاران انقلاب آمد به دوران

قیامت انقلاب نوظهوری

🌸 سبوی عشق

گنج دل را بازیاب از مهر دوست

قلب پاک مؤمنانش جای اوست

گر نداری مال بهر حج بیت

شادی آور بندگان را، نکوست

باز اگر شد پیش تو مهر دلی

محرم حق شو اگر رازی نگوست

اشک چشمان ضعیفان را بترس

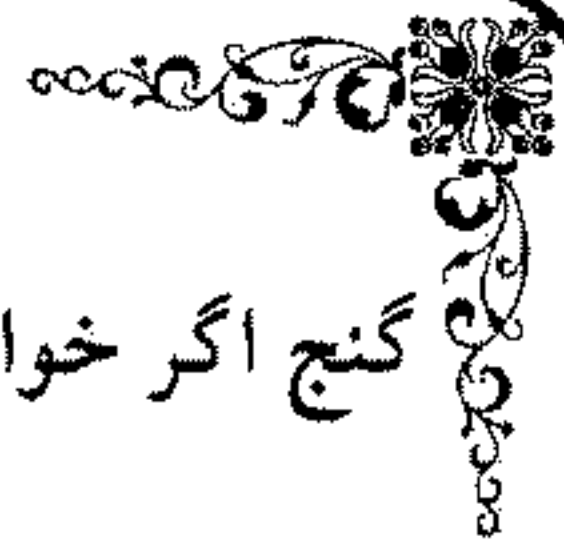
چونکه شمشیر عدالت روبروست

تلخ و شیرینی دنیا را بچش

تا بدانی دل نیازش شستشوست

با امید حق توکل کن دلا

چونکه هر لب تشنه محتاج سبوست



گنج اگر خواهی به رنجش هم بساز
 هر کسی بهر دلش در جستجوست
 تا خدا یار است از دنیا مترس
 گر که گردن را دهی از رگ و پوست
 دیدن روی تو ای صاحب زمان
 همچو دریا در دلم یک آرزوست

مغرب جان

ما بر در انتظار او می مانیم
 در مدرس عاشقی خطر می خوانیم
 بر پای سحر نمونه ایثاریم
 ما اشک سپیده را چو جان می دانیم
 ما سوره نور عصر را می خوانیم
 در عشق، سمند رعد را می رانیم
 در آتش فتنه زمان می سوزیم
 چون کوه به پای عهد خود می مانیم
 ما از در حق نور گشایش جویم
 از شهد گل وصل فرج می رویم
 از اشک دو دیده سیل خون می سازیم
 با رود سرشک غم زدل می شویم
 نوروز دل منتظران می آید
 مهر ازل از مغرب جان می آید
 بر سر در آستان مولای زمان
 سر، سلسله ای بوسه زنان می ساید

